

زلف اندیشه

سروده: ویدا فرهودی

چاپ اول: انتشارات روشنگران

۱۵۲ صفحه (۳۵۰۰ ریال)

۵۷۹

زلف اندیشه عنوان دفتر شعری است از «ویدا فرهودی» که به حق می‌توان گفت سخنش زیباست و سنجیده و دلنشین. محتوی این دفتر عبارت است از چهل و هفت غزل، هشت مثنوی و سیزده قالب نو.

از کلام شاعر چنین برمی‌آید که به هیچ روی قصد ندارد خود را در چارچوب قالب نو محصور کند، و اگر چه قالب کهن را بر قالب نو برتری می‌نهد، اما سخنش نو است، یعنی؛ ترکیب‌های نو، تعبیرهای نو، مضامین نو و دید تازه‌یی دارد در مورد آنچه به عواطف انسانی و به ویژه به عواطف شاعرانه ارتباط دارد. اما اگر قالبهای کهن را انتخاب کرده خود را ملزم ندانسته است که مقلد محض شاعران پیشین باشد، چنانکه گهگاه در این زمینه سنت شکنی هم کرده، و قالبی عروضی اما بلندتر از حد متعارف آورده است (نگاه کنید به «فصل فراموشی» ص ۴۹) و مسلماً طرفداران قالب کهن را به اعجاب یا به ایراد وامی‌دارد و البته حال دلباختگان شعر نو و قالبهای غیر عروضی و شعر سپید، خود در این زمینه معلوم است.

با خود قرار نداشتیم که درباره ساختار شعرهای این دفتر چیزی بنویسم، اما ضرور می‌دانم که اگرچه کوتاه خواننده را با شیوه این شاعر در انتخاب شکل و ساختار شعر آشنا کنم. گفتم که شاعر از قالب‌های نو روگردان نیست و در این زمینه نیز طبع خویش را آزموده و نیک از عهده برآمده است. مثلاً:

بانگی نمی‌رسد

دیگر ز شهر عشق
دروازه های آن
گویی که بسته است
بر روی مردمان
دیگر کبوتران
این قاصدان دل
منقار شان تهی است

چندی گذشته است
وز قمریان عشق
نشینده کس دگر
یک نغمه و سرورد

در شهر کرکسان
مرغان خوش صدا
در کنج عزلتند.

شهر عشق (به یاد شهریور ۵۷، ص ۱۲۳ و...)

یا:

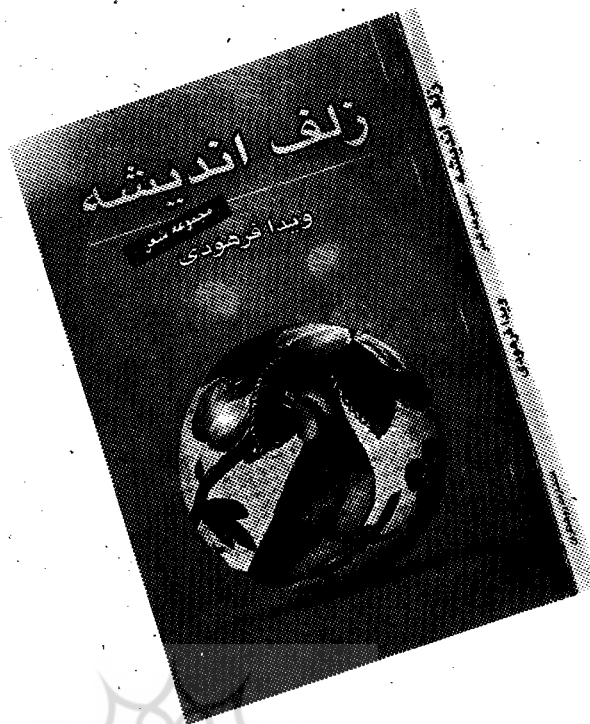
در شب تنهایم با کلک سحرانگیز عشق
سقف خلوتگاه خود را با خیال آکنده ام
از ورای نقش وهم آلود ابر فاصله
بر در و دیوارش از رنگ عبور
راه پروازی به سوی آسمان کوی دوست
با دو بال زرنشان آرزو افکنده ام

(خیابان، ص ۱۲۷....)

و حدود یازده تای دیگر از این دست قالب که در این دفتر خوانده ام گرچه به نظر می رسد که ساختاری نو دارند و گرچه مانند همه اشعار «ویدا فرهودی» محتوایی تازه را با خود می کشند، اما چنان نیستند که تماماً از وزن و حتی نوعی قافیه تهی باشند، حتی می توان آنها را به نحوی بابرها و رکن های عروضی مقایسه کرد. مثلاً:

راه پروازی به سوی آسمان کوی دوست
بحر رمل مثنی مقصور مقایسه می شود و پاره دیگر، یعنی؛
بر در و دیوارش از رنگ عبور.

از دو فاعلاتن و یک فاعلاتن تشکیل شده که به بحر رمل مسدس مقصور معروف است. یعنی شاعر حتی در اشعاری که با قالب نو سروده نتوانسته است از موسیقی بیرونی شعر خود را رها



سازد. اما چنان هم پای‌بند نیست که همه پاره‌های شعرش میزانی یگانه داشته باشد. و چنین است در مورد عدم رعایت قافیه یعنی؛ شاعری که در ساختارهای کهن شعر خویش - غزلها - خود را آنچنان مقید رعایت همه قواعد و اصول قافیه می‌داند، در این شکل شعر «چنین قیدی احساس نمی‌کند. با اینحال پاره‌ای از اشعار نو آن هنوز به نوعی با چیزی که شبیه قافیه است ارتباط خود را حفظ کرده، چنانکه در «شعر خیال»، که قسمتی از آنرا دربالا آورده‌ام در بعضی پاره‌ها قافیه به صورت «آکنده‌ام، آفکنده‌ام، جاداده‌ام، تابانده‌ام، بنشانده‌ام، رویانده‌ام» به صورت نامرتب آمده است و به گمان من خود به قالب شعر لطفی داده.

نوآوری «ویدا فرهودی» در وزنهای مثنوی‌هایی که ساخته است خود نیز حکایتی جدا دارد. می‌دانیم که مثنوی نوع شعری است با قافیه‌های مجزا در هر بیت. این قسم شعر اصولاً برای به نظم آوردن قصه و داستان یا مطالب بلند فلسفی، دینی و پندنامه‌ها به کار می‌رود و از آنجا که طول شعر در آن زیاد است و درازای آن از حدود پنجاه شصت بیت و تا شصت هزار بیت برحسب موضوع کشیده می‌شود طبعاً بحرهایی با ارکان کوتاه و آسان برای آن انتخاب می‌کنند تا هم از نظر وزن و هم از نظر قافیه در تنگنا نیفتند، و اغلب این مثنوی‌ها شش رکنی (مسدس) است مثل مثنوی مولوی (در بحر رمل مسدس)، داستان ویس رامین فخرالدین اسعدگرگانی و خسروشیرین نظامی (در بحر مزج مسدس) و شاهنامه فردوسی (در بحر متقارب مثنی).

اما در مثنوی‌های ویدا فرهودی قضیه چنین نیست. از هشت مثنوی موجود در این دفتر شش مثنوی در بحر رمل مسدس سروده شده است که طول آنها میان ۱۲ تا ۲۳ بیت است و

موضوعشان هم چیزی است که می توانست در قالب غزل یا قصیده سروده شود. دو مثنوی دیگر، یکی «خلوص بی گمان» در بحر رجز مثنی سالم سروده شده، و بی تردید کاربرد چنین وزنی برای سرودن مثنوی تا امروز سابقه نداشته است و معمولاً بحر رجز را قالبی برای سرودن قصیده به کار می برده اند. نمی دانم می توان گفت که شاعر در این زمینه هم خواسته است نوآوری کند و آیا این نوآوری از وی پذیرفته است و منتقدان ادب و به ویژه شاعران شیفته سبک کهن بر او عیب نخواهند گرفت؟

مثنوی دیگر از این هشت مثنوی «پرتو مهر نگار» است (ص ۱۱۷) که در بحر رمل مثنی مخبون، مقصور سروده شده که به گمان من هم موضوع این مثنوی و هم وزن آن ایجاب می کند که بجای آنکه در قالب مثنوی سروده شده باشد در قالب قصیده سروده شود. زیرا شعر به مناسبت تولد حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) سروده شده و شیوه متعارف آنست که شکل قصیده داشته باشد، مگر آنکه قبول کنیم، شاعر از کار شاعرانی همچون عطار (در آغاز مثلاً منطلق الطیر) پیروی کرده است با اینحال وزن و موضوع آن چنان است که خواننده این ابیات اگر به تغییر قافیه در هر بیت توجه نکند آنرا با قصیده فرق نخواهد گذاشت.

می رسد امشب از افلاک نویدی به زمین

به دل شب زدگان نور پیاشد چو نگین

می وزد باز نسیمی ز چمنزار خدا

نکعت عشق بپا شد همه جا بر دل ما

شبم شوق تراوش کند از گونه یاس

ترگس از بستر خود چشم گشاید به سپاس...

...هدیه ای ناب به دامان محمد (ص) ز فلک

طلعت و طینت او هست فراتر ز ملک....

وزن هایی که این شاعر در غزلهای خود به کار برده است از هفت بحر تجاوز نمی کند و این بحرهای عبارتند از: رمل، رجز، هزج، متقارب، خفیف، مضارع و مجتث. که از میان آنها بحر رمل با ازاحیف گوناگون از همه فراوان تر است و سپس بحر هزج بر دیگر بحرهای بیشتری دارد، و چنین معلوم می شود که ذهن شاعر بیشتر از هر چیز با طنین گامهای بحر رمل آشنا بوده است و دیگر بحرهای کمتر از قلمرو ذهن شاعر گذشته اند و یا هیچ نگذشته اند. و البته نمی توان این نکته را نقطه ضعف ذهن خلاق شاعر دانست، زیرا هر ذهن خلاق برای خلق اثر از پیش تصمیم نمی گیرد و طرحی رسم نمی کند به خصوص ذهنی که متأثر از عواطف شاعر است و با عینیات سروکار ندارد. بنابراین نمی توان گفت که چرا شاعر به یک یا چند وزن از اوزان شعری بیشتر عنایت کرده و به وزنهاي دیگر اعتنایی نداشته است.

از میان چهل هفت غزل این دفتر غزلی نیز یافته می شود که به بحر هزج که هر مصراع آن از پنج مقاعیلن تشکیل شده است یعنی اگر بشود به تبع تقسیم هایی که در وزنهاي شعر شده است و هر بحر را به مسدس و مثنی برحسب شمار رکن آنها تقسیم کرده اند نام گذاری کرد باید گفت که

این غزل به بحر هزج «معشر» سروده شده است.

در این فصل فراموشی، طنین گام دیداری نمی آید
سکوت سایه گستر را نسیم گرم گفتاری نمی آید
نمی دانم چه کرده دست سنگین سیاهی های وهم آگین
که در شبها دگر حتی نفیر جُغد بدکاری نمی آید...

نمی دانم که نام این شیوه را هم باید نوآوری در سبک کهن نامید و خود را چنین متقاعد کرد
که با معنی گسترده لفظ بیشتری را طالب بوده است و لفظ بسیار قالب و سیعتر می خواهد. اما به
هر حال باید اقرار کرد که ابیات این غزل واقعاً «نفس گیر» است.

سخن طولانی من درباره وزن اشعار دفتر شعر «ویدافرهودی» - که الحق نیاز به چنین بحثی
داشت - نباید مرا از بحث درباره محتوای شعر و معانی و مفاهیم و مضامین آن منصرف کند.
درون مایه بیشتر اشعار این دفتر عشق است، عشق با همه عظمت خود، اما تهی از هوس.
به هر حال هر انسانی دوست می دارد، گاه این دوست داشتن عبارت است از ارتباط عاطفی با
انسان دیگر و گاه با یکی از مظاهر و پدیده های دستگاه آفرینش الهی همچون عشق به پرنده بی
یا گیاهی و حتی «ماهی درون تنگ آب» (ماهی کوچک غمگین، ص ۱۳۶) که در نهایت این عشق
به خدا می رسد و در آن معشوق یگانه ازلی جلوه می کند:

عشق یعنی پر زدن تا آسمان
غوطه ورگشتن به دریای زمان
دل بریدن از تن درد آفرین
تا به معراجی فراسوی زمین

و گاه این عشق از آنجا که با هوس همراه نیست به گروهی از آدمیان هدیه می شود چنانکه
در مثنوی «هنگامه ماتم» که به حقیقت سفرنامه تخیلی شاعر است به «بوسنی»، می بینم که
چگونه شاعر با بال عشقی که به آدمیزادگان می ورزد، پرواز می کند و با دیده عشق بر آن مردم
بلازده می نگرد که:

در دلم هنگامه ماتم پیاست
بر لبانم گفتگویی بی صداست
موج خاموشم ولی طوفانیم
ابر دلگیر شبی بارانیم...
...بسته پایم گرچه زنجیر سکون
پرکشد گاهی خیالم از درون
می برد تا اوج رؤیایم دمی
یا حقیض سرد یغمایم دمی
می روم همراه کابوس سیاه
بر مزار لاله های بیگانه

می‌روم تا شهر جنگ و دود و خون
جابه جایش داغ گلرنگ جنون...
...سرزمین کودکان بی پدر
مادران بی پناه دریدر....

(ص ۹۹ - ۱۰۰)

و کدام دل‌سنگی است که این شعر را بخواند و بغض گلوگاهش را انفشارد، مگر همان ساکنان کاخ زور که شاعر به گمان خویش در بازگشت از این سفر خیال «شعر» را سروده است تا شاید در نفوس آنان اثر کند، این شکوه‌ها را بشنوند و فتنه‌آهریمنی خویش را بس کنند. موضوع‌های دیگری که شاعر را به خود مشغول کرده، و به حقیقت «ارزش شخصی» دارد، گلایه وی است از مردم زمان خویش، که از تأثرات انفرادی و درونی شاعر مایه می‌گیرد و به خود وی مربوط است. اما به هر حال فراق هجران یا به قول شاعر، فاصله و تنهایی و درد همه جا با شعر شاعر همراه است و ظاهراً از دردی جانگزا حکایت می‌کند.

باردیگر این منم در انتهای یک امید
در مه غم می‌شود مهتاب عشقی ناپدید
در طلوع صبح رؤیا لحظه‌ای بر هستیم
پرتو مهری رسید و بی شکیب از من رمید...

یا

برگ غمناک خزانم بر زمین افتاده‌ام
پرپر از دست زمانم کین چنین افتاده‌ام
دی زده در مزرع هستی روانم با دریغ
نغمه روئیدم اما حزین افتاده‌ام

میان نارفیقان گنگ و ماتم
به خاموشی کنون منت پذیرم

جامعه و سیاست نیز گهگاه در دفتر این شاعر رخ می‌نماید و مثلاً به یاد شهریور ۵۷ سخنی می‌گوید. (ص ۱۲۳ - ۱۲۶) اما آنچه را نباید فراموش کرد تعبیرات، ترکیبات و اصطلاحات نو و پرمعنای فراوانی است که در شعر «ویدا فرهودی» موج می‌زند. ذهن شاعر طبعاً متکی بر آثار گویندگان پیشین، اما نباید فراموش کرد که شاعر همه آنچه را از گذشتگان آموخته، از نو ساخته و رنگی دیگر به آنها بخشیده و مفهومی دلنشین و سرشار از معنی، آورده است. ممکن است که خواننده‌بی با دیدن ترکیب «زلف اندیشه»، که خود به جا، عنوان کتاب هم شده است، آنرا با «زلف سخن» حافظ مقایسه کند، اما در میان این دو ترکیب تفاوتی عمیق، خواهد یافت زلف سخن حافظ با شانه قلم منظم و مرتب شده است و زلف اندیشه «ویدا

فرهودی» پریشان است:

چون علفزار زرد پاییزی

زلف اندیشه‌ام پریشان است

در این دفتر تعبیرات و ترکیبات و مضامینی نو آمده است که ابتکار ذهن شاعر است و ظاهراً شاعر دیگری کمتر از این دست ترکیب و مضمون با خود آورده است.

مثل: کاربرد «فاصله» یعنی دوری، هجران و زمستان یعنی سکوت و گاهی سردی:

تصویر یار بی وفا در یک زمستان فاصله

سرمای خاموشی به لب، مهر نگه بر این و آن

ترکیب بارش الفاظ غم:

...وز بارش الفاظ غم طرحی کشم از یک خزان

باده ریختن از ورای کلام و جام خاموشی بر دست کسی دادن:

از ورای هر کلامت باده می‌ریزد ولی

جام خاموشی دهی بر دست رسوایی چومن

و پارادوکس:

موج خاموشم ولی طوفانیم

ابر دلگیر شبی بارانیم

جامانندن عشق در افسانه‌ها:

عشق در افسانه‌ها جا مانده است

حسرتش تنها به دلها مانده است

گاه شعر مانعی نمی‌بیند که از الفاظ کوچه استفاده کند و ترکیبی با معنی بسازد:

بر یخ لبها سخن ماسیده است

برق اشکی دیده‌ها پوشیده است

صلح و آزادی چرا تنها به گفت

قصه اش را تا بکی باید شنفت

همچنانکه گفته آمد، «ویدافرهودی» در ساختن تصاویر نو، ترکیبهای تازه و تعبیرات دلپذیر هم بی‌پرواست و هم ماهر، شاعر بی‌می ندارد که این ترکیبها و تصویرها را دیگران بپسندند یا نه، آنچه دلش فرمان می‌دهد می‌گوید، و آنچه ذوق خلاقش حکم می‌کند می‌سازد، و اتفاقاً هرچه می‌گوید دلپذیر است و اعجاب انگیز، کلامش فخیم است و از به کار بستن لفظهای سبک و بازاری روی گردان است و اگر یکی دوبار از واژه‌های کوچه استفاده کرده، آنها را چنان روان و ساده در درج کلام گنجانده است که نه تنها از عظمت کلام شاعرانه وی نکاسته، بلکه، همانها هم در سایه کلام فخیم وی شخصیتی یافته‌اند.